یادداشت

علی موقر

شورش مصر علیه خشایارشا

هنگامی که مصری‌ها از مرگ خشایارشا مطلع شدند و از کشمکشی که بر سر جانشینی او درگرفته بود آگاه شدند، تصمیم گرفتند برای آزادی خود بجنگند. بنابراین بی‌درنگ سپاهی فراهم کردند و بر ضد پارسیان علم طغیان برافراشتند. افراشتن علم طغیان به این ترتیب است که ابتدا به جای احترام گذاشتن به شاه به او بی‌احترامی می‌کنند، سپس به دستورهایی که شاه می‌دهد بی‌توجهی می‌کنند و سپس ماموران را که می‌خواهند این دستورات را اجرا کنند گوشمالی می‌دهند، سپس ماموران و دبیران و بقیه‌ای را که مسوول مالیات و خراج و امور نظامی و اداری هستند می‌کشند یا اخراج می‌کنند و بعد هم یک نفری را از بین خودشان شاه می‌کنند و خودشان می‌شوند مسوول مالیات و خراج و امور نظامی و اداری و بقیه چیزها. مصری‌ها هم دقیقاً همه این کارها را انجام دادند.

آنها شخصی به نام ایناروس را شاه کردند. ایناروس اول سربازان مصری را به خدمت گرفت اما بعد که اوضاعش بهتر شد سربازان مزدور زیادی از سرزمین‌های دیگر توی سپاهش آورد. به این ترتیب سپاهش خیلی نیرومند شد. او نمایندگانی هم به آتن فرستاد تا درباره اتحاد با آنان وارد مذاکره شود و به آنان قول داد در صورتی که مصر را آزاد کنند آنان را در حکومت شریک کند و پاداشی چندین برابر بیشتر از کمکی که آنان کرده‌اند به آنها بدهد. آتن که دیگر برای شاه پارس تره هم خرد نمی‌کرد و چشمش دنبال گندمی بود که از تنگه‌ها می‌رسید با مصر متحد شد و با شور و اشتیاق فراوان شروع به تدارکات برای لشگرکشی کرد. این شد که آتنی‌ها ۲۰۰ کشتی را به فرماندهی کیمون از قبرس به طرف مصر حرکت دادند.

در این میان اردشیر چون خبر شورش مصریان به گوشش رسید مصمم شد قوای نظامی‌اش را از مصریان بیشتر کند. اردشیر هخامنش، پسر داریوش و عموی خود را به فرماندهی جنگ با مصریان برگزید و بیش از ۳۰۰ هزار سرباز پیاده و سواره‌نظام در اختیارش قرار داد ولی چون این جور فامیل‌بازی‌ها فقط به درد دوران صلح و خوشگذرانی می‌خورد سپاه وی شکست خورد و تلفات سنگینی در لتوپولیس متحمل شد و هخامنش نیز در سال ۴۵۹ ق م کشته شد. اردشیر چون خبر شکست قوای خود را شنید خواست به آتنی‌ها رودست بزند. با همین نیت چندتن از دوستان خود را با پول زیادی نزد اسپارتیان فرستاد و از آنها خواست به آتیک حمله کنند تا به این ترتیب آتنی‌ها برای دفاع از شهرشان هم که شده مجبور به بازگشت شوند. اسپارتیان هم که به نوبه خود در دوران بی‌جنبگی خود در روابط با پارس به سر می‌بردند نه پول‌ها را قبول کردند و نه به درخواست پارسیان وقعی نهادند.

اردشیر که از کمک اسپارت ناامید شد در تدارک نیروی تازه‌نفس برآمد. این بار ارتبازوس و مگابوزوس را که از سرداران برجسته بودند به فرماندهی منصوب کرد و آنان را به مصر گسیل داشت.

در این مدت آتنی‌ها و مصری‌ها همچنان آن پارسی‌های فرارکرده را که در قلعه سفید پناه جسته بودند در محاصره داشتند. (به این هم می‌گویند کار غیراصولی) تا اینکه سپاه پشتیبانی پارس به ممفیس رسید و محاصره قلعه سفید شکسته شد و یونانیان از ممفیس بیرون رانده شدند.

تمام مصر دوباره زیر فرمان شاه درآمد. ایناروس، شاه لیبیایی‌ها، که مصریان

را به شورش برانگیخته بود هم بر اثر خیانت دور و بری‌هایش دستگیر شد. اردشیر هم داد او را مصلوب کنند.

اوضاع و احوال بین آتن و شوش به همین منوال ادامه داشت تا اینکه هیاتی به سرپرستی کالیاس به شوش اعزام شد. این چند نفر مامور بودند وضع موجود بین آتن و پارس را روشن کنند و ببینند اوضاع و احوال بین پارس و یونان از چه قرار است. این اتفاق کمی بعد از به شاهی رسیدن اردشیر بوده است. بعد از رایزنی‌های دیپلماتیک و البته لشگرکشی‌های غیردیپلماتیک بسیار نهایتاً پیمانی معروف به صلح کالیاس بین پارس و یونان منعقد شد که ممکن است به سال ۴۴۹ ق م منعقد شده باشد. دیودوروس سیسیلی می‌گوید شرط‌های اصلی آن به قرار زیر بود:

تمام شهرهای یونانی آسیا خودمختار باشند، فاصله‌های ساتراپ‌های پارسی با دریا نباید کمتر از سه روز مسافرت باشد، هیچ کشتی پارسی داخل و غرب فاسلیس در لوکیا یا صخره‌های کوانه در بیزانس در مدخل دریای سیاه بادبان نیفزاید و اگر چنانچه شاه و سردارانش این شرط‌ها را مراعات کنند آتنی‌ها به سرزمین‌هایی که شاه بر آنها حکم می‌راند سپاه نمی‌فرستند. در نتیجه صلحی که به وجود آمد شاه بزرگ ناگزیر شد از شهرهای ایونی اتحادیه صرف‌نظر کند. سربازان پارسی از این پس نمی‌توانستند از قزل ایرماق تجاوز کنند.

منابع:

۱- ر.گیرشمن، محمد معین، ایران از آغاز تا اسلام، صص ۲۱۹-۲۱۸
۲- ر.ن.فرای، مسعود رجب‌نیا، تاریخ باستانی ایران، صص ۲۰۹-۲۰۸
۳- ماریا بروسیوس، هایده مشایخ، شاهنشاهی هخامنشی، صص ۱۵۹-۱۵۸
۴- یوزف ویسهوفر، مرتضی ثاقب‌فر، ایران باستان، صص ۱۲۷-۱۲۶

تاریخ‌نگاری که کنشگر فعال نهضت ملی شدن نفت هم بود

شأن استقلال‌طلبی شادروان حسین راضی

حسین راضی

محمد نخشب

فرید مرجایی

زنده‌یاد حسین راضی دبیرکل حزب «مردم ایران» یکی از پرسابقه‌ترین فعالان جبهه ملی، اسوه و الگوی موثری برای فعالان سیاسی نسل ما بود. ایشان با ۶۰ سال سابقه حضور و شرکت مداوم در عرصه‌های مختلف فعالیت و مبارزه اجتماعی، سرمایه ارزشمندی را برای نسل ما و آیندگان از خود به یادگار گذاشت. دهه ۱۳۲۰، به ویژه در اواخر جنگ جهانی دوم، جامعه ایران شرایط خاصی را دارا بود. با سرنگونی حکومت دیکتاتوری رضا شاه، جامعه مدنی کم‌کم شکل گرفت، احزاب سیاسی و مطبوعات به طور نسبی قادر به فعالیت شدند و در عین حال محدودیت‌ها جهت برگزاری مراسم مذهبی از میان برداشته شد. «تجددگرایی» از انحصار استبداد (رضاشاهی) خارج می‌شد و دیگر با آن تداعی نمی‌شد.

قدرت‌های خارجی که از سال‌ها قبل دارای حضور ریشه‌ای در جامعه ایران بودند و بر شئونات اقتصادی، سیاسی و اداری کشور حکم می‌راندند، با ورود ارتش متفقین و اشغال ایران دور جدیدی از مصائب را بر مردم و جامعه ما تحمیل کردند. در این میان صدالبته انگلیس به واسطه تسلط بر منابع نفتی ایران، دست بالایی را نیز بر حوزه سیاست ایران داشت. آزادیخواهان پیگیر بودند که مجلس فرمایشی دوره ۱۳ منحل شده و انتخابات آزاد برگزار شود، اما محمدعلی فروغی با حمایت اشغالگران توانست از این خواست ملی جلوگیری کند. این شرایط برای آزادیخواهان و علاقه‌مندان به استقلال ایران قابل تحمل نبود. از این رو گروهی از آنان، به رهبری حسین راضی و دوست و همراه خود محمد نخشب در سال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ (چندین سال قبل از تشکیل جبهه ملی در ۱۳۲۸) گرد هم آمده و سنگ بنای تشکیلات نیمه‌مخفی «نهضت خداپرستان سوسیالیست» را کار گذاشتند. بر مبنای تفکر این جمعیت، مبارزه ضداستعماری برای حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی بر پایه اصل «اخلاق» و آرمانخواهی قرار می‌گرفت، نه بر اساس تحولات دترمینیستی / مکانیکی و دینامیسم اجتماعی خود به خودی که مافوق مبارزات آرمانخواهانه بود. به عبارت دیگر این قرائت، تحقق سوسیالیسم را منوط بر حق‌طلبی و عدالتخواهی نیروها می‌دانست. انسان آزاد در این مکتب فکری، انسانی بود که معنویت و تعالی خویش را در آزادی دیگری از استعمار و استبداد و استحمار و استعباد می‌جست. به همین جهت عامل فرهنگ در کنش سیاسی از نظر آنان نقش مهمی داشت.

از نظر تشکیلاتی، بعضی از رهبران «نهضت خداپرستان سوسیالیست» جوانانی بودند که با مطالعاتی که در روند پیروزی‌ها و شکست‌های مبارزاتی نیروهای تحول‌خواه ایران و جوامع دیگر به دست آورده بودند، به منظور متشکل کردن نیروهای مترقی و تحول‌خواه به ضرورت مبارزه‌ای متشکل و حزبی اعتقادی راسخ داشتند لذا اعضای آن شدیداً انضباط حزبی را رعایت می‌کردند. (حسین راضی، فصلنامه گفت‌وگو، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۷۶)

اهداف این جمعیت با ایدئولوژی حزب توده (مساوات بر اساس کمونیسم/ ماتریالیسم) منافات داشت، ولی به گفته شادروان راضی، «مهم‌ترین هدف نهضت خداپرستان سوسیالیست مقابله با حزب توده نبود، بلکه منظور رهایی مردم از ستم، فقر و هر نوع استعمار و استثمار انسان از انسان و هر نوع وابستگی سیاسی و اقتصادی بوده است.» (فصلنامه گفت‌وگو، ص ۱۵۷)

انتخابات دوره چهاردهم در فضایی نسبتاً آزادتر برگزار شد و طبیعتاً ترکیب نمایندگان این دوره مجلس مردمی‌تر و دموکراتیک‌تر بود. اقلیت ملی مجلس به رهبری دکتر مصدق موفق شد لایحه دوماده‌ای ملی شدن صنعت نفت را به تصویب برساند. بلافاصله و بی‌درنگ، اعضای نهضت خداپرستان سوسیالیست برای حمایت از دکتر مصدق و حضور در مبارزات نهضت ملی به صحنه آمدند. اعضای نهضت، جهت کادرسازی و بسیج مردم به شهرهای مختلف سفر می‌کردند. در این رابطه محمد نخشب به مشهد، و حسین راضی به شیراز اعزام شدند. زنده‌یاد راضی که در آن هنگام بیست و چند ساله بود، با وجود موانعی که از سوی طرفداران حزب برادران برای فعالیت ایشان ایجاد می‌شد، موفق به برگزاری تظاهرات عظیمی در شهر شیراز شد، که خود آن را «دمونستراسیون مذهبی» نامید. (رجوع کنید به «حزب برادران»، انتشارات اسناد انقلاب)

فعالان «نهضت خداپرستان سوسیالیست» معتقد بودند که مبارزه به صورت دسته‌جمعی، سازمان‌یافته و دامنه‌دار در شکل تکامل‌یافته‌اش «در بستر یک حزب» نتیجه‌بخش است. در این مقطع، ایدئولوژی «سوسیالیسم تحققی» در قالب یک حزب سیاسی به نام «حزب مردم ایران» شکل گرفت. حوادث دهه ۳۰ و جنبش ملی شدن صنعت نفت میدان مناسبی برای فعالیت بیشتر حسین راضی در جهت اهداف ملی فراهم ساخت. حزب «مردم ایران» همواره یکی از چهار حزبی بود که تشکیل‌دهنده ائتلاف «جبهه ملی ایران» بود. بنا به گفته محسن مدیرشانه‌چی ویژگی این حزب در آن بود که خصوصیات ناسیونالیسم ضداستعماری و آرمان عدالتخواهانه سوسیالیستی را با اتکا به اصول اخلاق در چارچوب فرهنگ بومی تلفیق می‌کرد. (احزاب سیاسی ایران، موسسه فرهنگی رسا، ۱۳۷۵، ص ۹۳)

نکته

شادروان راضی از پیشکسوتان ملی، پایبند به اخلاق و مذهب، و معتقد به تاثیر این دو ارزش در جامعه بود. او اعتقاد داشت که اخلاق و دین می‌توانند تنها به عنوان وجدان انتقادی جامعه عمل کنند. روحیه خدمتگزاری ایشان باعث شد مسوولیت کودکان بی‌سرپرست را در شهرداری تهران برعهده بگیرد.

راضی و همفکرانش در حزب «مردم ایران» بر این باور بودند که دموکراسی فقط محدود به قلمرو سیاسی نیست، بلکه یک پروژه اجتماعی نیز هست. به عبارت دیگر، عدالت در زمینه اجتماعی نیز مد نظر آنها بود و وی تا لحظه آخر به این اصل انسانی پایبند ماند. شادروان راضی در آخرین مصاحبه خود با روزنامه «شرق» می‌گوید: «می‌گفتیم دموکراسی و سوسیالیسم دو روی یک سکه هستند... و مکمل یکدیگرند.» (۲۳ آبان ۱۳۸۹)

به بیان دیگر آثار برنامه‌های اقتصادی و توسعه باید بدون تبعیض، همه اقشار جامعه را پوشش دهد، مشابه دیدگاه سوسیال‌دموکرات که بر مبنای آن، توانمندی اقشار ضعیف، در نهایت به افزایش راندمان و تولید کلان جامعه می‌انجامد، منابع اجتماعی نباید به صورت انحصاری مدیریت شوند، و اینکه تحقق آزادی در گرو برخورداری همه اقشار جامعه از منابع اجتماعی است.

در دوره پانزدهم مجلس، به خاطر موانعی که از سوی دربار و سیستم قدرت بر سر راه فعالیت‌های آزادیخواهانه ایجاد می‌شد، پیروان دکتر مصدق در نهضت ملی، خواهان آزادی انتخابات شده، و در مقابل فئودال‌ها و نیروهای انگلوفیل قرار گرفتند. در جریان یک راهپیمایی و میتینگ در میدان بهارستان حسین راضی هنگام سخنرانی، قرارداد استعماری نفت با شرکت انگلیسی را پاره کرد. زنده‌یاد حسین راضی فردی مدیر و کنشگری موثر بود. در کنار کار حزبی، ایشان در سنین جوانی به عنوان مدیر کل بازرسی شهرداری و نماینده دولت مصدق در شهرداری تهران برای مبارزه با فساد منصوب شد. در همان زمان چهره ملی، مرحوم نصرت‌الله امینی شهردار تهران بود. در ساعت ۲۳ شب بعد از کودتای انگلیسی- امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اعضای هیات اجراییه حزب «مردم ایران» گرد هم جمع شدند، تا راه‌های مقابله و مقاومت علیه کودتاچیان را ارزیابی کنند. در همان نشست، پیشنهاد مذاکره با شادروان آیت‌الله زنجانی مطرح شد و فردای آن روز اعلامیه «نهضت ادامه دارد» منتشر شد. حسین راضی و همراهانش از حزب «مردم ایران» نقش بسزایی در به وجود آوردن هسته‌های نهضت مقاومت ملی داشتند. (تداوم حیات سیاسی در اختناق، مصاحبه با حسین شاه‌حسینی و حسین راضی، به کوشش وحید میرزاده، انتشارات سلک، ۱۳۷۹) بعد از کودتا ایشان توانست با بازاریان مبارز همکاری کرده و اولین اعتصاب بازار تهران را به وجود بیاورند. اعتصابات موجب خشم کودتاچیان و تخریب بخشی از سقف بازار شد. در سال ۱۳۳۹ آقای حسین راضی در جبهه ملی دوم شرکت کرده، و به عنوان نماینده حزب به عضویت شورای عالی جبهه ملی انتخاب شد. ایشان در جبهه ملی سوم نیز حضور فعال داشت. یکی از خصوصیات برجسته شادروان راضی مایوس نشدن و جلوگیری از یأس همراهان در عرصه سیاست و خدمت بود. به عنوان یکی از عناصر شناخته‌شده جبهه ملی، حسین راضی ۹ بار به وسیله کودتاچیان دستگیر و زندانی شد. به خاطر دارم وقتی در شش‌سالگی که با مادر برای بازدید به زندان قزل قلعه رفتیم، زنده‌یاد حسین راضی را شاداب و مصمم ملاقات کردیم.

شادروان راضی از پیشکسوتان ملی، پایبند به اخلاق و مذهب، و معتقد به تاثیر این دو ارزش در جامعه بود. او اعتقاد داشت که اخلاق و دین می‌توانند تنها به عنوان وجدان انتقادی جامعه عمل کنند. روحیه خدمتگزاری ایشان باعث شد مسوولیت کودکان بی‌سرپرست را در شهرداری تهران برعهده بگیرد، و به اعتراف دوست و دشمن خدمات چشمگیری در این سمت ارائه کند. ایشان احساس نزدیکی خاصی به دوست و هم‌رزم دیرین خود مرحوم محمد نخشب داشت، و برای سال‌های متمادی سالگرد نخشب را در منزل خود برگزار کرده و همگان را دعوت به فعالیت مدنی و حزبی می‌کرد.

شادروان حسین راضی به دو اصل از برنامه دکتر مصدق یعنی «آزادی» و «استقلال» پایبند بود و یادآور می‌شد که نهضت ملی هرگز یکی را فدای دیگری نمی‌باید. وی تا آخرین لحظه حیات بر منافع ملی، «استقلال» و عدم دخالت خارجی در تحولات سیاسی جامعه ایران تاکید داشت. مدتی است که بعضی تحلیلگران از دید تئوریک استدلال می‌کنند که مفهوم «استقلال» در این دوره آن معنی سابق را ندارد. می‌گویند باید تلاش کرد چنین مفاهیمی «امروزی» شوند. این طور القا می‌کنند که در این مقطع تاریخی آماده‌اند به نوعی از اصل «استقلال» عبور کنند. ولی حتی اکنون، در دوره جهانی شدن و مرحله انتقال به دموکراسی، نه از اصل مردمسالاری می‌شود عبور کرد، و نه از اصل «استقلال» و منافع ملی. در یکی از سفرهایی که با حسین راضی و اعضای «مردم ایران» به احمدآباد آرامگاه دکتر مصدق داشتیم، ایشان یادآور شد که برای یافتن تریبون و اظهارنظر، هرگز با رسانه‌های بیگانه مصاحبه نکرده و نخواهد کرد، و آن را در شأن پیروان مکتب «استقلال‌طلبانه» مصدق نمی‌دانست. وی در این رابطه متذکر شد که «ما به قدرت‌های خارجی وامدار نخواهیم شد».

سال‌ها پیش در سفری دیگر به «ابن بابویه» مکان دفن شهدای ۳۰ تیر ۱۳۳۱، ایشان شاگردان خود را به وزیر بهداری دکتر مصدق معرفی کرد. زنده‌یاد حسین راضی فقط یک تاریخدان صرف وقایع نهضت ملی شدن صنعت نفت نبود بلکه یک شاهد زنده و کنشگری موثر در مبارزات تاریخی ضداستعماری و ضداستبدادی نهضت ملی به شمار می‌رفت. از همین روی مریدان، وی را به مثابه «حلقه واسطه»ای می‌دیدند. منبع اصلی تحقیقات ما در این موارد تاریخی همواره ایشان بود، و هر چه داشتم، از او داشتم.

یادداشت

خانه امن برای امریکا

برای شناخت واقعیات تاریخی گذشته گاهی مشاهدات و اظهارات افراد حاشیه‌ای گویاتر است تا کسانی که در متن بودند. آنها بنا به ملاحظات سیاسی و مصلحت‌اندیشی‌ها چه بسا از بازگویی بسیاری مسائل خودداری کنند. اما افراد حاشیه‌ای که چندان آگاهی از این مصالح و ملاحظات ندارند، شفاف‌تر سخن بگویند. خاطرات افراد حاشیه‌ای دربار پهلوی نیز از همین قاعده پیروی می‌کند. مطلب زیر از خاطرات مادر محمدرضا پهلوی ملکه مادر است که از نفوذ خارجیان در امور داخلی ایران سخن می‌گوید:«همه این امرای ارتش و رجال سیاسی مملکت با خارجی زد و بند داشتند و اصلاً بعضی از آنها مثل جمشید آموزگار تبعه امریکا بودند!

بله! خیلی‌ها نمی‌دانند که بسیاری از این آقایان تبعه امریکا یا انگلستان و به اصطلاح معروف دوملیتی بودند.

گاهی اوقات بعضی اشخاص که به ما وفادار بودند می‌آمدند و اطلاع می‌دادند که هر شب در منزل سفیر امریکا یا سفیر انگلستان یا فلان کشور خارجی جلسه است و آقایان وزرا و امرای ارتش با سفیر کبیر امریکا یا انگلستان مشاوره و رایزنی می‌کنند و خط و ربط می‌دهند و خط و ربط می‌گیرند! ساواک هم هر روز صبح اول وقت گزارش این ملاقات‌ها را روی میز کار محمدرضا می‌گذاشت. من البته در جریان ریز کارها نبودم. به خصوص از سال‌های ۱۳۴۰ به بعد زیاد در امر سیاسی مملکت تحقیق و بررسی نمی‌کردم و دنبال استطلاع از امور کشور نبودم. اما جسته گریخته در جریان مسائل قرار می‌گرفتم.

یک روز محمدرضا که خیلی ناراحت بود به من گفت: مادر جان! مرده‌شور این سلطنت را ببرد که من شاه و فرمانده کل قوا هستم و بدون اطلاع من هواپیماهای ما را برده‌اند ویتنام.

آن موقع جنگ ویتنام بود و امریکایی‌ها که از قدیم در ایران نظامی داشتند هر وقت احتیاج پیدا می‌کردند از پایگاه‌ها و امکانات ایران با صلاحدید خود استفاده می‌کردند و حتی اگر احتیاج داشتند از هواپیماها و یدکی‌های ما برای پشتیبانی از نیروهای خودشان در ویتنام استفاده می‌کردند.

حالا بماند که چقدر سوخت مجانی می‌زدند و اصلاً کل بنزین هواپیماها و سوخت کشتی‌هایشان را از ایران می‌بردند...

همین آقای ارتشبد نعمت‌الله نصیری که ما به او می‌گفتیم نعمت خرگردن! و یک گردن کلفتی مثل خر داشت(!) می‌آمد خدمت محمدرضا، و گاهی من هم در این ملاقات‌ها بودم. می‌گفت امریکایی‌ها فلان پرونده و فلان اطلاعات را خواسته‌اند! محمدرضا می‌گفت بدهید. آن موقع شوروی نسبت به ایران موضع خنثی داشت یعنی چون می‌دانست ایران به خاطر موقعیت جغرافیایی و مخازن نفت جزء مناطق حیاتی امریکاست و امریکا کلاً به منطقه خاورمیانه حساس است، کاری نمی‌کرد که حساسیت امریکا برانگیخته شود، اما این موضع خنثی نسبت به ایران باعث نمی‌شد در رقابتی که با امریکا داشتند، کار اطلاعاتی خودشان را تعطیل کنند. محمدرضا به ساواک اجازه داده بود که هرچه امریکایی‌ها احتیاج دارند به آنها بدهند. البته شما می‌دانید

که ساواک را خود امریکایی‌ها درست کرده بودند. محمدرضا می‌گفت من باید احترامم دست خودم باشد. وقتی امریکایی‌ها احترام می‌گذارند و رعایت اخلاق را می‌کنند(!) و رسماً از ما اطلاعات می‌خواهند ما باید خواست آنها را فراهم کنیم. چون آنها با قدرتی که دارند خیلی راحت می‌توانند این اطلاعات را کسب کنند!

محمدرضا خصوصی به من می‌گفت همین رئیس ساواک و معاون او و مدیران ارشد همه‌شان با امریکایی‌ها ارتباط دارند و برای حفظ ظاهر می‌آیند و از من اجازه می‌خواهند، در حالی که قبل از کسب اجازه اطلاعات مورد نیاز را به امریکا و انگلیس رد کرده‌اند!

بعضی وقت‌ها هم می‌آمدند قدرت‌نمایی می‌کردند. مثلاً در حالی که ما نمی‌دانستیم محمدرضا بیماری معده دارد، سفیر کبیر انگلیس می‌آمد و پیشنهاد می‌کرد اعلیحضرت برای معاینه پزشکی و معالجه به لندن بروند!»[1]

پی‌نوشت:

۱- خاطرات ملکه پهلوی، انتشارات به‌آذین، صص ۳۸۸-۳۸۶

شما چه می‌گویید

سقوط رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ از مهم‌ترین وقایع قرن اخیر در ایران بود که در آن مقطع نظر همه جهانیان را به خود جلب کرده بود. در این باره تاکنون پژوهش‌های متعددی صورت گرفته و نظریات گوناگونی وجود دارد. گذشته از اینکه بخواهیم بر این واقعه ارزشگذاری کنیم، ریشه‌یابی و کنکاش درباره مکانیسم این پدیده خود کاری است لازم و برای هر ایرانی دانش‌پژوه ضرورتی مبرم.

رژیم پهلوی در سال‌های پایانی خود در اوج قدرت نظامی، امنیتی بود که با بالارفتن قیمت نفت از پشتوانه مالی بسیار بالایی نیز برخوردار شد. همچنین حمایت بین‌المللی را نیز با خود داشت و قدرت‌های بزرگ جهان با ایران مراودات مثبتی داشتند. دستگاه امنیتی و پلیسی حاکم نیز در کنترل مبارزان و مخالفان و منتقدان سیستم فراگیر و منسجمی داشت و با شدت تمام فعال بود. بنابراین جای این پرسش بیشتر نمایان می‌شود که علت اصلی سقوط این رژیم چه بود؟ به مناسبت سالگرد انقلاب صفحه تاریخ روزنامه «شرق» این پرسش را از شما خوانندگان روزنامه می‌پرسد؛ شما که در ایران هستید و طبعاً با این موضوع و فضای مورد بحث نسبت بیشتری دارید. بنابراین از شما می‌خواهیم نظریات خود را در حد یادداشتی حداکثر ۶۰۰ کلمه به صورتی مستدل و مستند نوشته و برای ما ای‌میل کنید.

ای‌میل صفحه تاریخ safhetarikh@gmail.com

تلاش ما این است که این نظریات را برای سایر خوانندگان منعکس کنیم.